

خبری یا انشایی بودن اسلوب «سبحان» با محوریت آیات قرآن کریم

وصال میمندی^۱
علی بیانلو^۲
سکینه حجازی^۳

چکیده:

بلاغت «فصل و وصل» یکی از مباحث اصلی و با اهمیت علم معانی است که برخی از بلاغت پژوهان این باب را حدّ بلاغت خوانده و فهم آن را متکی به ذوق سلیم دانسته‌اند. علی رغم تلاش اندیشمندان پیشین، هم‌چنان در بحث فصل و وصل چه از نظر موضوع و چه مصداق مباحثی ناگفته به چشم می‌خورد و از آن‌جایی که پژوهش حاضر با شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی در جستجوی موارد ناگفته در این بحث است، سعی بر آن دارد که پس از بیان کلیات و مقدمات فصل و وصل، خبری و انشایی بودن «سبحان» را از نظر علمای نحو بررسی و سپس موضع فصل یا وصل آن را در آیات قرآن کریم به عنوان ابلغ و افصح کلام، براساس نظر مفسران و مترجمان مشخص کند. این جستار در انتها، توانسته است براساس انشای غیرطلبی بودن «سبحان»، مواضع فصل و وصل آن را به صورت مفصل مشخص کند.

واژه‌های کلیدی: علم معانی، فصل و وصل، اسلوب سبحان، شواهد قرآن

طرح مسأله:

هر فرد سخنور و سخن‌شناسی باید به درک دقیقی از چگونگی چینش واژه‌ها و ترکیب مفردات در کلام و جملات برسد و به نقش هر یک از کلمات در آفرینش معنای موردنظر، آگاهی و توجه داشته باشد. یکی از اقسام کلمه که علی‌رغم نداشتن معنای مستقل، بقیه کلمات را در رساندن معانی و مفاهیم کلام یاری نموده و در خلق مضامین متنوع و جدید نقش بسزایی دارد، حروف هستند. در بین حروف، حروف عطف که برای ارتباط و پیوند برقرار کردن بین مفردات و جملات نقش ایفا می‌کنند، جایگاه ویژه‌ای دارند و پژوهندگان کلام و زبان عربی از دیرباز تاکنون توجه خاصی به این نقش داشته و دارند که

۱. استادیار دانشگاه یزد.

۲. استادیار دانشگاه یزد.

۳. دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه یزد. (نویسنده مسئول) s_hejazi_68@yahoo.com

نتیجه این توجه در علم بلاغت موجب پیدایش مباحثی تحت عنوان «فصل و وصل» گردیده است. فصل و وصل یکی از مباحث و موضوعات اصلی علم معانی است که مراد از وصل آوردن حرف عطف «واو» بین دو یا چند جمله و منظور از فصل نیاوردن این حرف عطف است، این مبحث حاوی نکاتی ریز و مباحثی دقیق است؛ چرا که علم به تنظیم جملات از نظر عطف با «و» یا ترک آن و آوردن به شکل استیناف و جمله‌ی ابتدایی، به گفته پیشینیان از اسرار بلاغت است و کاربرد آن به شکل فصیح و صحیح فقط برای نژاد خالص عرب، امکان‌پذیر است. این اهمیت به جهت غموض و دقتی است که بر سر راه این بحث است؛ تا آن‌جا که تنها کسانی فضیلت این بحث را به دست می‌آورند که در تمام مطالب بلاغت به کمال رسیده باشند.

در بحث «فصل و وصل» علاوه بر تلاش بی‌وقفه‌ی بلاغت‌پژوهان هم‌چنان مسائل و مباحث ناگفته‌ای به چشم می‌خورد که با توجه به اهمیت مبحث «فصل و وصل» و نقش بسزای آن در آفرینش زیبایی معنایی مخصوصاً در قرآن کریم به عنوان افصح الکلام، این مجال را غنیمت شمردیم تا به برخی از ناگفته‌های این مبحث با طرح سؤالاتی از این قبیل پردازیم:

- اسلوب پرکاربرد «سبحان» در قرآن کریم، خبری یا انشایی می‌باشد؟

- موضع فصل و یا وصل بین اسلوب ذکر شده با جملات قبل و یا بعد از خود با توجه به سیاق آیات قرآن کریم چیست؟

اهمیت مبحث «فصل و وصل»

در اهمیت و ظرافت این بحث همین بس که برخی زبان‌شناسان، همان‌گونه که در کتاب «البیان و التبیین» آمده است، علم بلاغت را منحصر به شناخت فصل و وصل نموده و آن را حدّ بلاغت به حساب آورده‌اند: «... قیل للفارسی: ما البلاغة؟ قال: معرفة الفصل والوصل» (الجاحظ، ۱۹۹۲م، ج ۱، ص ۸۸). «ابن سنان خفاجی» (۴۲۳ق-۴۶۶ق) در کتاب «سرافصاحة» ضمن بیان این اهمیت، دلیل انحصار بلاغت به فصل و وصل را این‌گونه بیان می‌کند: «... لأن الإنسان قد يكون عارفاً بالفصل والوصل، عالماً بتمييز مختار الكلام من مطروحه...» (الخفاجی، ۱۹۶۹م، ص ۵۰).

«ابوهلال عسکری» با آوردن مثال‌هایی مختلف در مورد اهمیت این بحث بلاغی در بین سخنوران و ... تأکید می‌کند که شاید بیان بخش‌هایی از آن خالی از فایده نباشد: «قال أبو العباس السفاح لکاتبه: «قف عند مقاطع الكلام و حدوده... و من حلیة البلاغة المعرفة بمواضع الفصل والوصل...» (العسکری، ۱۳۲۰ق، صص ۳۵۰-۳۴۹).

این مبحث نیز بسان دیگر موضوعات علمی و گونه‌های ادبی نیاز به معرفی و شناساندن از نظر لغوی و اصطلاحی دارد که در اینجا برای ورود به موضوع ناگزیر اقدام بدین امر کرده و نخست به تعریف واژه‌های «فصل» و «وصل» می‌پردازیم.

تعریف فصل و وصل از نظر لغوی: فصل بر فاصله‌ی بین دو چیز اطلاق می‌شود و در لسان العرب در تعریف آن چنین آورده‌اند: «الفصل بَوْنٌ ما بین الشیئین و الحاجز بین الشیئین، فصل بینهما، یفصل فصلاً فانفصل، وفصلت الشیء، فانفصل أی قطعته فانقطع.» (ابن منظور، ۲۰۰۰م، ذیل ماده‌ی فصل). در ادامه وصل را خلاف فصل دانسته و این‌گونه تعریف کرده‌اند: «الوصل خلاف الفصل. وصل الشیء بالشیء یصله وصلًا وصله، وصلت الشیء وصلًا وصله، والوصل ضدّ الهجران.» (همان).

تعریف فصل و وصل از نظر اصطلاحی: «عبدالمتعال صعیدی» با ذکر این تعریف: «عند علماء البیان الوصل هو العطف بالواو لجملة علی أخرى لامحلّ لها من الإعراب، و الفصل هو ترک العطف بالواو لجملة علی أخرى لامحلّ لها من الإعراب؛ فلا یأتیان فی المفردات و لا فی الجمل التي لها محلّ من الإعراب، و لا فی العطف بغير الواو من حروف العطف» (الصعیدی، ۱۹۹۱م، ص ۱۰۴) سعی بر این داشته تا با در نظر گرفتن بسیاری از حدّ و مرزهای «فصل و وصل» نظیر: اختصاص فصل و

وصل به عطف بین جملات، اختصاص این باب به حرف عطف «واو» و جملات دارای اعراب، تعریف جامعی از فصل و وصل ارائه دهد تا مورد اجماع بسیاری از بلاغت‌پژوهان باشد.

مواضع فصل

چنان که قبلاً اشاره شد، فصل نیاوردن حرف عطف «واو» بین دو یا چند جمله و آوردن آن جملات، بدون عاطف به دنبال یکدیگر است. این امر (نیاوردن حرف عطف «واو») در صورتی در یک کلام فصیح و بلیغ اتفاق می‌افتد که بین جمله‌ها یکی از حالت‌های زیر پیش آید که در این مجال براساس تعاریف مشهور و مورد اجماع بلاغت‌پژوهان در کتب بلاغی، حالت‌ها و مواضع فصل را برمی‌شمیریم:

- **کمال الانقطاع:** مراد از «کمال الانقطاع» اختلاف دو جمله در خبری و انشایی بودن در لفظ و معنا و یا در فقط معنا و عدم وجود جامع^۴ و نقطه مشترک در بین دو جمله است. (برگرفته از: السکاکی، ۱۹۸۷، ص ۲۵۳ و القزوینی، ۱۹۰۴م، ص ۱۷۹ و الایجی، ۱۹۹۱م، ص ۶۸ و القزوینی، ۲۰۰۸م، ص ۱۲۰) در قرآن کریم نیز از این‌گونه‌ی فصل، نمونه‌هایی بدیع وجود دارد. مانند آیه: (... وَ اَغْفُ عَنَّا وَ اَغْفِرْ لَنَا وَ اَرْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلٰی الْكٰفِرِيْنَ) (البقرة: ۲۸۶/۲). در این آیه «ارحمانا» جمله‌ای انشایی در لفظ و معناست است اما «انت مولانا» جمله‌ای خبری است؛ از این‌رو عطفی در بین آن دو اتفاق نیفتاده است.

- **عدم وجود مناسبت و جامع برای وصل:** یکی دیگر از مواضع فصل آنجاست که دو کلام در ظاهر هیچ اختلافی در خبری و انشایی بودن ندارند، اما عدم وجود جامع و نقطه اشتراک بین دو جمله سبب می‌شود که نتوان آن دو را به هم عطف و ربط داد. (برگرفته از: القزوینی، ۲۰۰۸م، ص ۱۲۱) به عنوان مثال عدم عطف جمله‌ی (اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ . . .) (البقرة: ۶/۲) بر جملات قبل به خاطر عدم وجود جامع برای وصل است؛ زیرا این جمله درباره کافران است و جملات قبل (... اَوْلٰٓئِكَ عَلٰی هٰدٰى مِّنْ رَّبِّهِمْ وَ اَوْلٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ) (البقرة: ۵/۲) در شأن قرآن و متقین است.

- **کمال الاتصال:** یکی دیگر از مواضع فصل که علمای بلاغت بر آن اجماع دارند، جایی است که بین دو جمله و کلام چنان ارتباط و پیوند تنگاتنگی وجود داشته باشد که بین آن‌ها هیچ جدایی و فاصله‌ای از نظر معنا و پیوند معنایی نباشد که نیاز به آوردن عاطف و واصل باشد؛ در واقع جمله‌ی دوم در حکم بدل، بیان و تفسیر و تأکید جمله‌ی اول باشد. (برگرفته از: السکاکی، ۱۹۸۷، صص ۲۵۳-۲۵۲ و القزوینی، ۲۰۰۸م، ص ۱۲۱ و الجرجانی، ۲۰۰۷م، ص ۲۸۰) مانند آیه ی (... مَا هٰذَا بَشَرًا اِنْ هٰذَا اِلَّا مَلَكٌ كَرِيْمٌ) (یوسف: ۳۱/۱۲) که براساس گفته‌ی بلاغت‌پژوهان جمله دوم تبیین و تأکید جمله اول است.

- **شبه کمال الانقطاع:** مراد از «شبه کمال الانقطاع» جایی است که بین دو جمله مانند «کمال الانقطاع» تباین و تضاد در لفظ و معنا یا فقط در معنا وجود ندارد که مانع وصل گردد، بلکه در این موضع بر خلاف سایر مواضع، سه جمله وجود دارد که عطف جمله‌ی سوم بر جمله‌ی اول صحیح است و عطف آن بر جمله‌ی دوم درست نیست و برای جلوگیری از این توهم که جمله‌ی سوم بر جمله‌ی دوم عطف شده و اختلال در معنا را به دنبال دارد، فصل رخ می‌دهد. (برگرفته از:

۴. بلاغت‌پژوهان، وجود جامع و نقطه اشتراک بین معطوف و معطوف علیه را شرط درستی عطف با «وَ» به حساب می‌آورند، در این راستا «خطیب قزوینی» عقیده دارد که جامع بین جملات باید به اعتبار مسند و مسندالیه‌های آن‌ها باشد. (القزوینی، ۲۰۰۸م، ۱۲۸). «جرجانی» هم در بحث جامع بین جملات، بر این رأی است که محدث عنه یک جمله باید سبب محدث عنه جمله‌ی دیگر باشد و همانند دو شریک و نظیر باشند و علاوه بر این شایسته است که خبر دوم شبیه و نظیر یا نقیض خبر اول باشد تا عطف دو جمله صحیح باشد (الجرجانی، ۲۰۰۴م، ۲۲۵). «سکاکی» از جمله بلاغت‌پژوهانی است که در موضوع عطف به طور مفصل به بحث جامع بین معطوف و معطوف علیه پرداخته است، وی جامع بین آن دو را به وهمی، عقلی و خیالی تقسیم می‌کند. (السکاکی، ۱۹۸۷م،

القزوينی، ۱۹۰۴م، ص ۱۸۵، التفتازانی، ۱۳۷۰ش، ص ۲۲۶). به عنوان مثال در ظاهر کلام، عطف آیهی (الله يستهزي بهم و يمدهم في طغيانهم يعمهون) (البقره: ۱۵/۲) بر جملهی شرط (وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ ...) (البقره: ۱۴/۲) درست می‌باشد؛ اما اگر به معنای جملات توجه داشته باشیم ممکن است این احتمال اشتباه پیش آید که به جواب شرط و جملهی نزدیکتر خود یعنی (قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ) عطف شده و حکم جواب شرط را گرفته باشد که این عطف اختلال در معنا را به دنبال دارد و گویا در استهزاء مؤمنان خداوند نیز با کافران همراه شده است.

-شبه کمال الاتصال: گاهی اوقات جمله دوم به منزلهی جواب سؤالی است که از جملهی اول نشأت می‌گیرد و همان گونه که بین سؤال و جواب فصل وجود دارد، در بین جملات با احوال ذکر شده نیز فصل اتفاق می‌افتد که به فصل در این موضع استئناف و به جملهی دوم جملهی مستأنفه گفته می‌شود. (برگرفته از: السکاکی، ۱۹۸۷، صص ۲۵۲-۲۵۳ و الجرجانی، ۲۰۰۷م، ص ۲۸۷ و القزوينی، ۱۹۰۴م، ص ۱۸۶) مانند آیهی (وَ مَا أَبرَىٰ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ . . .) (یوسف: ۵۳/۱۲) که گویا جملهی دوم به منزلهی جواب سؤال از سببی خاص (مگر مشکل نفست چیست؟) است که از جملهی اول نشأت می‌گیرد.

-التوسط بين الكمالين مع قيام المانع من الوصل: یکی دیگر از جایگاه‌های وجوب فصل زمانی است که بین دو جمله رابطه و تناسب قوی برای وصل وجود داشته باشد، اما وصل بین آن‌ها اختلال در معنا را به دنبال دارد. (برگرفته از: السکاکی، ۱۹۸۷م، ص ۲۶۱ و التفتازانی، ۱۳۷۰ش، ص ۲۱۹) به عنوان مثال، عطف آیهی (اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ) (الرعد: ۸/۱۳) بر جملهی (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) (الرعد: ۷/۱۳) درست به نظر می‌رسد اما با نگاهی دقیق‌تر می‌توان چنین برداشت نمود که برای جلوگیری از تعمیم حکم حصر بر جملهی (اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ . . .) که اختلال در معنا را به دنبال دارد عطف اتفاق نیفتاده است؛ زیرا با پیشرفت علوم، بشر نیز قبل از تولد جنین از وضعیت آن خبر دارد و اطلاع از وضعیت جنین، تنها اختصاص به خداوند ندارد.

مواضع وصل

اندیشمندان عرصه‌ی علم معانی در بحث فصل و وصل بر این اجماع هستند که غیر از موارد پنج‌گانه‌ی فوق که در آن‌ها فصل لازم است، موارد و مواضعی وجود دارد که در آن‌ها آوردن حرف عطف «واو» یا همان وصل بین دو یا چند جمله و کلام ضروری به نظر می‌رسد که در این‌جا دیگر حالت‌های ممکن بین دو کلام را که وصل در آن‌ها لازم می‌آید، براساس تعاریف مشهور کتب بلاغی ذکر می‌گردد:

-قصد شراکت جملهی اول در حکم اعرابی جملهی دوم: گاهی جملهی اول حکم خبر برای مبتدا یا خبر نواسخ را دارد که جملهی دوم را به قصد شراکت در این حکم اعرابی به آن عطف می‌کنیم. باید یادآور شد که یکی از اقسام جمله‌ها در زبان عربی صله‌ی موصول است که محلی از اعراب ندارد، اما در کلام نقشی را ایفا می‌کند؛ این قسم از جمله‌ها در آثار بلاغت پژوهان مغفول واقع شده و وصله‌ی دیگر جمله‌ها به وصله‌ی موصول از نگاه آنان پنهان مانده است. بنابراین شاید در این‌جا نیاز باشد که حکم فوق اصلاح گردد و به جای محلّ اعرابی جملهی اول باید نقش آن در کلام لحاظ شود و وصل جمله‌ها به وصله‌ی موصول نیز در همین مورد گنجانده شود. (ر.ک: القزوينی، ۲۰۰۸م، ص ۱۱۹) مانند آیهی (وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِي) (الشعراء: ۷۹/۲۶)

- وصل برای از بین بردن اشتباه احتمالی (کمال الانقطاع فی معرض الإيهام): در مواضعی جمله‌ی اول محلی از اعراب ندارد و جامعی نیز در بین جملات دیده نمی‌شود اما فصل بین آن‌ها سبب پیدایش احتمال اشتباه در معنای مورد نظر متکلم می‌گردد؛ در نتیجه برای جلوگیری از اشتباه، حرف عطف «واو» در بین آن‌ها ذکر می‌شود. مانند این گفته درباره ابی بکر، «قال أحد في المحادثة المشتهرة: لا، عافاك الله - فقال له أبو بكر: قل: لا و عافاك الله» (عباس، ۱۹۹۷م، صص ۳۹۳-۳۹۲) که به این گونه از وصل «کمال الانقطاع فی معرض الإيهام» گفته می‌شود.

- گونه‌ای جدید از وصل (کمال الاتصال فی معرض الإيهام): در کلام الهی آیاتی به چشم می‌خورد که در آن‌ها بین دو جمله ارتباط تنگاتنگ لفظی و معنایی وجود دارد و اسباب فصل فراهم است ولی فصل بین آن دو سبب ایهامی برخلاف مقصود می‌شود، مانند آیهی (فَلَا أُفْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ) (الواقعة: ۷۵-۷۷/۵۶) که در آن جمله‌ی معترضه‌ی «إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ» بین قسم و جواب آن واقع شده و اگر حرف «واو» آورده نشود، این احتمال پیش می‌آید که خود این جمله جواب قسم «فَلَا أُفْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» باشد که این برخلاف معنای مورد نظر است. بنابراین باید بیان کرد که می‌توان برای جملات معترضه در مبحث فصل و وصل جایی در نظر گرفت و این گونه از جملات را از نوع «کمال الاتصال» به شمار آورد که اگر بدون ایهام باشند، بین آن‌ها با جمله‌ی ماقبل، فصل حاکم است و اگر در معرض ایهام مطلبی غیر از مطلوب باشند، بین آن‌ها وصل رخ می‌دهد. مانند آیهی (فَلَا أُفْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ) (الواقعة: ۷۵-۷۷/۵۶).

- حدّ وسط بین کمال الاتصال و کمال الانقطاع ((التوسط بين الكمالين دون قيام المانع من الوصل): ۱. اتفاق و هماهنگی دو جمله در خبری و انشایی بودن از نظر لفظ و معنا و وجود جامع و تناسب (تمائل، تضایف، شبه تمائل، تضاد، شبه تضاد و یا تقارن در خیال) در بین آن‌ها. مانند آیهی: (إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفَجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ) (الانفطار: ۱۴/۸۲-۱۳) دو جمله‌ی موجود در این آیه هر دو خبری و جامع تضاد نیز در بین آن‌ها حاکم است. ۲. هم‌خوانی و یکسانی جملات در خبری و انشایی بودن از نظر معنا فقط. به عنوان نمونه در آیهی: (وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتْمَىٰ وَ الْمَسْكِينِ وَ قُولُوا) (البقرة: ۸۳/۲) فعل «قولوا» بر «لاتعبدون» عطف شده است و به گفته‌ی بلاغت‌پژوهان «لاتعبدون» در معنای فعل نهی و انشایی «لاتعبدوا» می‌باشد از این رو با «قولوا» که فعل امر و یک جمله‌ی انشایی است، مطابقت می‌کند. (السکاکي، ۱۹۸۷م، ص ۲۵۸ و القزويني، ۲۰۰۸م، ص ۱۲۷)

اکنون پس از فراغت از کلیات فصل و وصل، در این مجال ضرورت پرداختن به نظرات علمای نحو درباره‌ی خبری یا انشایی بودن اسلوب «سبحان» برای بیان مواضع آن در کلام الهی به چشم می‌خورد.

خبری یا انشایی بودن اسلوب «سبحان»

یکی از ترکیب‌ها و اسلوب‌های نسبتاً پرکاربرد قرآن کریم، اسلوب «سبحان» می‌باشد که قریب به ۴۱ بار در قرآن کریم ذکر شده است (عبدالباقي، ۱۹۴۵م، صص ۳۳۹-۳۴۰) که این کلام در برخی موارد مقول قول است و از محدوده‌ی بحث خارج است، اما در سایر مواضع گاه با حرف عطف «واو» و گاه بدون آن به کار رفته است. با توجه به ارتباط تنگاتنگ علم نحو و بلاغت، ابتدا بررسی نظر علمای نحو درباره‌ی «سبحان»، به عنوان مقدمه‌ای برای بررسی این اسلوب از منظر باب فصل و وصل ضرورت دارد.

بیشتر علمای نحو «سبحان» را در بحث مفعول مطلق مطرح می‌کنند و آن را مصدری می‌دانند که به مفعول به فعل محذوف اضافه می‌شود؛ اما در این بین، با تکیه بر این جمله از «زمخشری»: «و قد أجروا المعاني في ذلك مجرى الأعيان فسموا التسبيح بسبحان، و المنية بشعوب و أم قشعم، و الغدر بكيسان، و هو في لغة بني فهم» (الزمخشری، ۵۱۴ق، ص ۴) می‌توان «سبحان» را علم جنس به معنای «تسبیح» و مصدر به معنای برائت و تنزیه دانست. «ابن یعیش» در شرح گفته‌ی زمخشری چنین می‌آورد: «اعلم أنهم قد علّقوا الأعلام على المعاني أيضاً كما علّقوها على الأعيان إلا أن تعليقها على المعاني أقلّ، و ذلك لأنّ الغرض منها التعريف، و الأعيان أقعد في التعريف من المعاني، و ذلك لأنّ الأعيان يتناولها لظهورها له، و ليس كذلك المعاني لأنّها تثبت بالنظر و الاستدلال، و فرق بين علم الضرورة بالمشاهدة و بين علم الاستدلال بيّن، فمن ذلك قولهم «سبحان» هو علم عندنا واقع على معنى التسبيح، و هو مصدر معناه البراءة و التنزيه، و ليس منه فعل، و إنّما هو واقع موقع التسبيح الذي هو المصدر، في الحقيقة جعل علماً على هذا المعنى، فهو معرفة لذلك، و لا ينصرف للتعريف و زيادة الألف و النون» (ابن یعیش، ۲۰۰۱م، ج ۱، ص ۳۷) براساس این گفته، «سبحان» جانشین مصدر «تسبیح» شده است و در حقیقت علمی با این معناست و به این سبب معرفه است و به خاطر تعریف و به همراه داشتن «الف و نون زائد» غیر منصرف است. «ابن یعیش» در ادامه این بحث برای اثبات ادعای خود به این بیت از «اعشى» (متوفی ۷ق-۶۲۸م) استناد می‌کند:

أقول لما جاءني فجره: سبحان من علّمه الفاجر ۵

(الاعشى الأكبر، ۲۰۰۵م، ص ۱۰۷)

و «سبحان» را در این بیت غیر منصرف دانسته است اما «رضی» دیدگاه علم بودن «سبحان» را برنتافته و شاهد این بیت را چنین توجیه می‌کند: «و لamenع من أن يقال: حذف المضاف إليه، و هو مراد للعلم به، فأبقى على حاله، مراعاة لأغلب أحواله، أعنى التجرد عن التنوين.» (الإسترآبأذی، ۱۹۹۶م، ج ۲، ص ۵۰۶) وی عقیده دارد «سبحان» در صورتی که بدون مضاف إليه ذکر شود گاه بسان این بیت همراه با تنوین است:

سبحانه ثمّ سبحاناً نعوذ به و قبلنا سبح الجوديّ و الجمّد

(أمیة بن أبی الصلت، ۱۹۹۸م، ص ۱۶۱ و سیبویه، ۱۹۹۰م، ج ۱، ص ۱۹۳)

در حالی که «ابن یعیش» این تنوین را با دو احتمال توجیه می‌کند: «فی تنوین سبحان هنا و جهان أحدهما أن يكون ضرورة كما ينصرف ما لا ينصرف في الشعر من نحو أحمد و عمر، و الوجه الثاني أن يكون أراد النكرة» (ابن یعیش، ۲۰۰۱م، ج ۱، ص ۳۸).

و گاه «سبحان» بدون مضاف إليه، مانند این بیت با «أل» ذکر می‌شود:

و شدّ قول راجز ربّاني سبحانك اللهمّ ذا السّبحان ۶

(ابن الشجری، ۱۹۹۲م، ج ۲، ص ۱۰۸)

و در واقع «رضی» با ذکر این مثال قصد ردّ این نظر «ابن یعیش» را دارد که می‌گوید: «سبحان» مصدر منصوب غیر منصرف فائده لم يستعمل إلا منصوباً و لا يدخله رفع و لاجر و ألف و لام كما تدخل على غيره من المصادر» (ابن یعیش، ۲۰۰۱م، ج ۱، صص ۱۱۹-۱۲۰).

۵. بحر سریع.

۶. لم أهد إلى قائله، فی الخزانة الأدب ۲۴۳/۷ هارون.

حال با توجه به مطالبی که گذشت و با توجه به موارد استعمال «سبحان» در قرآن کریم می‌توان دریافت در بیشتر مواضع که در ادامه ذکر می‌شود، جمله‌ی «تعالی...» با حرف عطف «واو» به آن وصل شده است:

- (وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) ۷ (القصص: ۶۸/۲۸)
- (وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ) ۸ (الأنعام: ۱۰۰/۶)

- (وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُتَّبِعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) ۹ (يونس: ۱۸/۱۰)

- (أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) ۱۰ (النحل: ۱/۱۶)
- (وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٍ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) ۱۱ (الزمر: ۶۷/۳۹)

- (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِن شُرَكَائِكُمْ مَن يُفَعَلُ مِن ذَلِكُمْ مَن شَيْءٍ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) ۱۲ (الروم: ۴۰/۳۰)
- (سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا) ۱۳ (الإسراء: ۴۳/۱۷)

نظر علمای نحو درباره‌ی اعراب «تعالی» در این مواضع چنین است: «أما إذا لحقت تعال ألف مقصورة كما في قولنا: الله سبحانه وتعالى، فهي فعل ماض يدل على التنزيه، فاعلها ضمير مستتر، والجملة دعائية.» (الحمد، ۱۹۹۳م، ص ۱۲۵) و بررسی دیدگاه و نظرات اکثر قریب به اتفاق قرآن‌پژوهان حاکی از آن است که «واو» بین «سبحان» و «تعالی» حرف عطف است.

در قرآن کریم «سبحان» تنها یک بار به جمله‌ی انشایی عطف شده است که آن هم در آیه‌ی (فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَن فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) ۱۴ (النمل: ۸/۲۷) می‌باشد، عطف بین جمله‌ی (سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) به انشای غیرطلبی (فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ) در این آیه را می‌توان دلیلی بر صحت ادعای انشاء غیرطلبی بودن «سبحان» در آیات قبل هم دانست. و با توجه به این آیه و اعراب «تعالی» می‌توان نتیجه گرفت که «سبحان» در این آیات چه علم جنس باشد و چه مصدر؛ جانشین فعل ماضی شده و جمله‌ی دعائیه‌ی تنزیهیه و انشای غیرطلبی است.

-
۷. پروردگار تو هر چه را که بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند. ولی ایشان را توان اختیار نیست. منزّه است خدا و از هر چه برایش شریک می‌سازند برتر است.
 ۸. برای خدا شریکانی از جن قرار دادند و حال آنکه جن را خدا آفریده است. و بی‌هیچ دانشی، به دروغ دخترانی و پسرانی برای او تصور کردند. او منزّه است و فراتر است از آنچه وصفش می‌کنند.
 ۹. سواى خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه سودشان می‌رساند نه زیان. و می‌گویند: اینها شفیعان ما در نزد خدایند. بگو: آیا به خدا از چیزی خیر می‌دهید که در زمین و آسمان از آن سراغی ندارد؟ خدا منزّه است و از آنچه با او شریک می‌سازید، فراتر است.
 ۱۰. فرمان خداوند در رسید، به شتابش نخواهد. او منزّه است و از هر چه شریک او می‌سازند برتر.
 ۱۱. خدا را نشانختند آن چنان که شایان شناخت اوست. و در روز قیامت، زمین یک جا در قبضه اوست و آسمانها در هم پیچیده، در ید قدرت او. منزّه است و برتر از هر چه شریک او می‌پندارند.
 ۱۲. خداست آن که شما را بیافرید، سپس روزی داد، سپس می‌میراند، سپس زنده می‌کند. آیا کسانی که شریک خدا می‌سازید، هیچ از این کارها توانند؟ منزّه است او و از هر چه برایش شریک می‌آورند برتر است.
 ۱۳. او منزّه است، و از آنچه در باره‌اش می‌گویند برتر و بالاتر است.
 ۱۴. چون به آتش رسید، ندایش دادند که برکت داده شده، آن که درون آتش است و آن که در کنار آن است. و منزّه است خدای یکتا، آن پروردگار جهانیان.

برخی مفسران با این بیان: «سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مِنْ تَمَامِ مَا نُودِيَ بِهِ، لَثَلَا يَتَوَهَّمُ مِنْ سَمَاعِ كَلَامِهِ تَشْبِيهًا، وَ لِلتَّعْجِيبِ مِنْ عَظَمَةِ ذَلِكَ الْأَمْرِ» (الفيض الكاشاني، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۹۰۲ و الصافی، ۱۴۱۸ق، ج ۴، ص ۵۹ و الکاشانی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۹۹۷ و البیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۴، ص ۱۵۵ و السیوطی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۳۸۰)، عقیده دارند که «سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» ادامه‌ی متعلقات «نودی» می‌باشد که در این صورت معطوف به خود «بورک» گرفته می‌شود و حکم جمله را دارد و قبل از آن ادات مصدری در تقدیر است.

بنابر نظر «شیخ طوسی» در مورد اعراب «آن بورک» که «سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» به آن معطوف است، چنین محتمل است: «سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و قوله «آن بورک» یحتمل أن یكون نصباً علی نودی موسی بأن بورک. و یحتمل الرفع علی نودی البرکة، و البرکة ثبوت الخیر النامی بالشیء» (الطوسی، دون تا، ج ۸، ص ۷۷) که یا محلاً منصوب به نزع خافض یعنی در اصل «بأن بورک» بوده و حرف جرّ «بِ» به شکل قیاسی حذف شده است و احتمال دارد به عنوان نائب فاعل مرفوع باشد. از ادامه‌ی کلام شیخ «قال الفراء العرب تقول: بارک الله، و بورک فیک.» (همان و السمرقندی، دون تا، ج ۲، ص ۵۷۴) چنین برمی‌آید که وی «بورک» را جمله‌ی دعایی و به معنای بارک الله گرفته که در این صورت «سبحان» نیز چنین حالتی دارد. اکنون اگر «سبحان» عطف به «آن بورک» که مصدر مؤول و حکم مفرد را دارد عطف شده باشد، عطف مفرد بر مفرد است که این نکته تا حدودی دیدگاه «بن‌بعیش» را تقویت می‌کند.

در این بین «آل‌غازی» (متوفی ۱۳۹۸ق/۱۴۰۰ق) در تفسیر خود اشاره‌ای به گفته‌ی «سدی» (متوفی ۱۲۷ق) کرده: «و سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و هذه الجملة من تتمّة مانودی به موسی. . . و ما قاله السدی بأن هذه الجملة من کلام سیدنا موسی» (آل‌غازی، ۱۹۶۵م، ج ۲، ص ۳۱۲)، پس می‌توان «سبحان» را در این آیه قول موسی دانست و از نوع «کمال الانقطاع فی معرض الإیهام» به شمار آورد.

عدم عطف اسلوب «سبحان» به جملات انشایی

حال با پذیرفتن این که «سبحان» انشای غیرطلبی است، گاه در قرآن کریم به نمونه‌هایی برمی‌خوریم که بین جمله‌ی «سبحان» و جملات انشایی فصل اتفاق افتاده است، به عنوان مثال در آیه‌ی (وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا یَضُرُّهُمْ وَ لَا یَنْفَعُهُمْ وَ یَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أُتَبِّتُونَ اللَّهَ بِمَا لَا یَعْلَمُ فِی السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِی الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا یُشْرِكُونَ) (یونس: ۱۸/۱۰) با وجود انشایی بودن جمله‌ی (سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا یُشْرِكُونَ) عطفی بین آن و جمله‌ی انشایی (قُلْ أُتَبِّتُونَ اللَّهَ) رخ نداده است. تفاسیر متعددی پیرامون فعل غائب «یشرکون» در این آیه وجود دارد که براساس هر تفسیر می‌توان موضعی را برای فصل بین جملات تعیین کرد.

پژوهش‌ها حاکی از آن است که بعضی‌ها از جمله «کسایی» و «حمزه»، «یشرکون» را با «تاء» و افرادی چون «عاصم»، «ابو عمرو» و «ابن عامر» آن را با «یاء» قرائت کرده‌اند و در توجیه این قرائت آمده است: «و من قرأ بالیاء بناه علی الخیر عن الغائب؛ لأنّ أوّل الآیة مبنی علی ذلک، و هو قوله: وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (العاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۴۹ و شبر، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۱۰۹ و الطوسی، دون تا، ج ۵، ص ۳۵۵) اما اگر بنابر «تشرکون» باشد، هماهنگی در خطاب با جمله‌ی انشایی حاصل شده است و می‌توان اسلوب «سبحان» را ادامه‌ی (أُتَبِّتُونَ اللَّهَ . . .) دانست؛ اما عدم عطف بین دو جمله انشایی را چه باید کرد؟

برخی تفاسیر با این بیان «ثم نزه الله سبحانه نفسه عن إشراكهم، و هو یحتمل أن یكون ابتداء کلام غیر داخل فی الکلام الذی أمر الله سبحانه رسوله بأن یجیب به علیهم، و یحتمل أن یكون من تمام ما أمر النبی صلی الله علیه و سلّم أن یقوله

لهم جواباً عليهم» (الشوکانی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۴۹۲) جمله‌ی (سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ) را جدای از کلام قبل دانسته‌اند، با تکیه بر این تفسیر می‌توان دریافت که اگر اسلوب «سبحان» با حرف عطف «واو» به منظور عطف به جمله‌ی (قُلْ . . .) ذکر می‌شد این احتمال پیش می‌آمد که ادامه‌ی جمله‌ی (اَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ . . .) می‌باشد؛ اما در این موضع برای جلوگیری از این احتمال اشتباه فصل اتّفاق افتاده است و غائب بودن «یشرکون» نیز می‌تواند دلیلی بر صحت این ادعا باشد. در این میان «صافی» قائل به معترضه بودن «سبحانه» می‌باشند (الصافی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۱، ص ۹۷). با پذیرفتن این نظر و با توجه به تعریف جمله‌ی معترضه که قبلاً بیان شد، می‌توان گفت که جمله‌ی سبحان نیز به عنوان یک جمله‌ی معترضه برای بیان هدف و نکته‌ای آورده شده که آن هدف براساس سخن «خطیب قزوینی» یکی از موارد: «التنزیه و التعظیم، و الدّعا، و تخصیص أحد المذكورین بزيادة التأكيد فی أمر علق بهما، و المطابقة مع الاستعطاف، و التنبيه علی سبب أمر فيه غرابة . . .» باشد (القزوینی، ۲۰۰۸م، صص ۱۵۸-۱۶۰). با توجه به این مطالب، و از آن جا که بین جملات معترضه و جملات انشایی قبل آن‌ها فصل اتّفاق می‌افتد، شاید بتوان اعتراض را هم یکی از موارد «کمال الاتصال» به شمار آورد و موضع فصل جملات معترضه با جملات قبل آن‌ها را «کمال الاتصال» دانست.

در آیه‌ی (اَتَىٰ اَمْرُ اللّٰهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوْهُ سُبْحٰنَهُ وَ تَعَالٰی عَمَّا يُشْرِكُوْنَ) (النحل: ۱۱۶) نیز بسان آیه‌ی قبل بین دو جمله‌ی انشایی فصل اتّفاق افتاده است، هرچند که تفاسیر بی‌شماری پیرامون این آیه و مخاطبان اصلی آن به چشم می‌خورد اما از هیچ یک از این احتمالات نمی‌توان دلیل قاطعی بر عدم عطف جمله‌ی انشایی (سُبْحَانَهُ) به جمله‌ی انشایی (فَلَا تَسْتَعْجِلُوْهُ) استنباط کرد. در این بین «فراء» در ضمن بیان قراءات مختلف فعل «یشرکون»، به صورت گذرا احتمال «. . . و من قرأ یشرکون بالياء فکأنّ القرآن نزل علی محمد صلی الله علیه و سلم ثم قال (سُبْحَانَهُ) یعجبه من کفرهم و إشراکهم.» (فراء، دون تا، ج ۲، ص ۹۴) را وارد می‌کند، در این راستا نحویان نیز عقیده دارند؛ عرب‌زبانان اسلوب «سبحان الله» را بدون قیاس برای تعجب به کار می‌برند، (الحمد، ۱۹۹۳م، ص ۱۷۹) بر این اساس جمله‌ی (سُبْحَانَهُ وَ تَعَالٰی عَمَّا يُشْرِكُوْنَ) قول پیامبر اکرم (ص) بوده و شاید بتوان گفت، از این جهت به جمله‌ی (فَلَا تَسْتَعْجِلُوْهُ) که قول خداوند است، عطف نشده است. آیه‌ی (اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحٰنَهُ وَ تَعَالٰی عَمَّا يُشْرِكُوْنَ) (الروم: ۴۰/۳۰) هم از جمله آیاتی است که در آن جمله‌ی انشایی (سُبْحَانَهُ وَ تَعَالٰی عَمَّا يُشْرِكُوْنَ) به جمله‌ی انشایی قبل خود عطف نشده است.

مفسران دو وجه اعرابی را برای این آیه ذکر کرده‌اند: «اللّٰهُ مُبْتَدَأٌ وَ خَبْرُهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ يَجُوزُ اَنْ يَكُونَ الَّذِي خَلَقَكُمْ صِفَةً لِلْمُبْتَدَأِ، وَ الْخَبْرُ: هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ، وَ قَوْلُهُ مِنْ ذَلِكُمْ هُوَ الَّذِي رَبَطَ الْجُمْلَةَ بِالْمُبْتَدَأِ» (الزمخشری، ۱۴۰۷ق، ۴/۴۸۲) البته قابل ذکر است که هر کدام از وجوه که در نظر گرفته شود تقدیر معنای آیه چنین است: «المعنى: إنّما الله فاعل هذه الأفعال التي لا يقدر على شيء منها أحد غيره.» (الکاشانی، ۱۴۲۳ق، ج ۵، ص ۲۷۱) و براساس آنچه که مفسران گفته‌اند جمله‌ی انشایی (هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ . . .) را می‌توان در معنای «ما من شرکائکم من یفعل ذلک» (ابوعبیده، ۱۳۸۱ق، ج ۲، ص ۱۲۳) و جمله‌ای در معنای خبر به حساب آورد؛ شاید بتوان این‌گونه توجیه کرد که فصل بین این جمله با جمله‌ی «سبحان» به خاطر اختلاف در معنا از نظر انشایی و خبری بودن است و همچنین فصل آن از جملات قبل نیز به خاطر عدم مشارکت در حکم اعرابی (صله‌ی موصول) می‌باشد.

در این بین برخی‌ها با این بیان «و جمله سُبْحَانَهُ وَ تَعَالٰی عَمَّا يُشْرِكُوْنَ مستأنفة لإنشاء تنزیه الله تعالی عن الشریک فی الإلهیة. و موقعها بعد الجملتين السابقتين موقع النتيجة بعد القیاس، فإن حاصل معنی الجملة الأولى أنّ الإله الحقّ و هو مسمى اسم الجلالة هو الَّذِي خَلَقَ وَ رَزَقَ وَ يُمِيتُ وَ يَحْيِي، فهذا فی قوة مقدّمه هی صغری قیاس، و حاصل الجملة الثانية

أن لا أحد من الأصنام بفاعل ذلك، و هذه فى قوة مقدمه هى كبرى قياس و هو من الشكل الثانى، و حاصل معنى تنزیه الله عن الشریک أن لا شیء من الأصنام یاله. و هذه نتیجه قیاس من الشكل الثانى. و دلیل المقدمه الصغرى إقرار الخصم، و دلیل المقدمه الكبرى العقل» (ابن عاشور، دون تا، ج ۲۱، ص ۶۳) عقیده دارند که جملهی «سُبْحَانَهُ» حسن ختام و نتیجه‌ای است که از جملات قبل بدست آمده است و شاید بتوان توجیهی در جهت فصل موجود به حساب آورد.

در آیهی (لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) ۱۵ (الزمر: ۴/۳۹) نیز جملهی (سُبْحَانَهُ) بر جملهی انشایی قبل عطف نشده است. برخی تفاسیر ذکر (سُبْحَانَهُ) پس از جملهی (لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ . . .) را چنین تعبیر کرده‌اند: «فقوله سُبْحَانَهُ إشارة إلى استحالة اصطفاؤه شيئاً لأجل اتّخاذ الولد» (النيسابورى، ۱۴۱۶ق، ج ۵، ص ۶۱۴) با توجه به این تفسیر و همچنین گفته‌ی «ألوسی» (متوفی ۱۲۷۰ق): «سُبْحَانَهُ تقریر لما ذکر من استحالة اتّخاذ الولد فى حقه تعالى و تأکید له ببيان تنزهه سبحانه عنه» (الآلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۲، ص ۲۲۸) می‌توان احتمال داد که فصل موجود از آن جهت است که «سبحانه» تأکید و تقریری برای جملات قبل می‌باشد. «صافی» نیز قائل به معترضه بودن «سبحان» در این آیه می‌باشد (الصافی، ۱۴۱۸ق، ج ۲۳، ص ۱۵۲) و همان‌گونه که قبلاً هم ذکر شد می‌توان موضع فصل جملات معترضه با جملات انشایی قبل خود را از نوع «کمال الاتصال» به شمار آورد.

فصل بین اسلوب «سبحان» و جملات خبری

با صرف‌نظر از آیاتی که در آن‌ها اسلوب «سبحان» به جملات انشایی عطف نشده بود و مباحثی که در خصوص آن‌ها گذشت، پژوهش‌ها حاکی از آن است که در قرآن کریم هیچ‌گاه جملات خبری عطف بر اسلوب انشایی «سبحان» نشده است؛ از این‌رو می‌توان نتیجه گرفت که موضع فصل در آیاتی که در ادامه ذکر خواهد شد؛ به خاطر عدم تناسب دو جمله در خبری و انشایی بودن، «کمال الانقطاع» است.

در آیهی (وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) (القصص: ۶۸/۲۸) فصل بین جملهی خبری (يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) و جملهی انشایی (سُبْحَانَ اللَّهِ) اتفاق افتاده است.

در آیهی (وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ) (الأنعام: ۱۰۰/۶) مفسران قائل به معترضه بودن (سُبْحَانَهُ) می‌باشند؛ (الدرویش، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۱۸۷) از این‌رو موضع فصل بین جملهی خبری (خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ) و جملهی انشایی (سُبْحَانَهُ) از نوع «کمال الانقطاع» می‌باشد.

فصل بین جملهی خبری (السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ) و جملهی انشایی (سُبْحَانَهُ) در آیهی (وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) (الزمر: ۶۷/۳۹) هم بسان آیات ذکر شده می‌باشد.

و جمله: «(نسب) سبحانه» لا محل لها اعتراضیه دعائیة- أو استثنائیة- و جمله: «تعالی...» لا محل لها معطوفه علی جمله (نسب) سبحانه (الصافی، ۱۴۱۸ق، ج ۲۴، ص ۲۰۸).

در آیهی (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ) (الحشر: ۲۳/۵۹) هم براساس گفته‌ی «صافی»: «و جمله:» (نسبج) سبحان ... لا محلّ لها اعتراضیه دعائیّه» (الصّافی، ۴۱۸ق، ج ۲۸، ص ۲۱۱). (سُبْحَانَ اللَّهِ...) جمله‌ی معترضه بوده و به سبب اختلاف در خبری و انشایی بودن بر جمله‌ی خبری قبل عطف نشده است.

در دو آیهی (وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ) (البقره: ۱۱۶/۲) و (قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْعَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) (یونس: ۶۸/۱۰) نیز بسان آیات ذکر شده، فصل بین اسلوب انشایی «سبحان» و جمله‌ی (وَ قَالُوا) از نوع «کمال الانقطاع» است.

اختلاف در خبری و انشایی بودن دو جمله‌ی (إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ) و (سُبْحَانَهُ) در آیه‌ی (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْفَاها إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَأَمِينُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهَوْا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَ كَيْلًا) (النساء: ۱۷۱/۴) مانع از عطف بین آن‌ها شده است.

علاوه بر این آیات، در آیه‌ی (اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ مَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ) (التوبة: ۳۱/۹) هم، چنین اختلافی بین اسلوب انشایی «سبحان» و جمله‌ی قبلش به چشم می‌خورد.

اسلوب سبحان در آیه‌ی (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ) ۲۱ (الصافات: ۱۵۹/۳۷) هم به دنبال جملات خبری آیه‌ی (وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَ لَقَدْ عَلِمْتِ الْجِنَّةَ إِنَّهُمْ لَمُخْضَرُونَ) ۲۲ (الصافات: ۱۵۸/۳۷) ذکر شده است و از این‌رو بدون حرف عطف می‌باشد و موضع فصل آن «کمال الانقطاع» است.

موضع فصل‌های «سبحان» با جملات قبل خود در آیات (مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) ۲۳ (مریم: ۳۵/۱۹)، (وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ) ۲۴ (الأنبياء: ۲۶/۲۱)

۱۶. اوست خدای یگانه که هیچ خدای دیگری جز او نیست، فرمانروا است، پاک است، عاری از هر عیب است، ایمنی‌بخش است، نگهبان است، پیروزمند است، با جبروت است و بزرگوار است. و از هر چه برای او شریک قرار می‌دهند منزّه است.

۱۷. گفتند که خدا فرزندی گرفت. منزّه است او، بلکه هر چه در آسمانها و زمین است از آن اوست و همه فرمانبردار اویند.

۱۸. گفتند: خدا فرزندی برگزیده است. منزّه است. بی‌نیاز است. از آن اوست هر چه در آسمانها و زمین است. شما را بر آن سخن دلیلی نیست. چرا در باره خدا چیزهایی می‌گویید که به آن آگاه نیستید.

۱۹. ای اهل کتاب، در دین خویش غلوّ مکنید و درباره خدا جز سخن حق مگویید. هر آینه عیسی پسر مریم پیامبر خدا و کلمه او بود که به مریمش افکند و روحی از او بود. پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و مگویید که سه است. از این اندیشه‌ها بازایستید که خیر شما در آن خواهد بود. جز این نیست که الله خدایی است یکتا. منزّه است از اینکه صاحب فرزندی باشد. از آن اوست آنچه در آسمانها و زمین است، و خدا کارسازی را کافی است.

۲۰. خبرها و راهبان خویش و مسیح پسر مریم را به جای الله به خدایی گرفتند و حال آنکه مأمور بودند که تنها یک خدا را بپرستند، که هیچ خدایی جز او نیست. منزّه است از آنچه شریکش می‌سازند.

۲۱. از آن وصف که می‌آورند خدا منزّه است.

۲۲. و میان خدا و جنیان خویشاوندی قائل شدند و جنیان می‌دانند که احضار شدگانند.

۲۳. نسزد خداوند را که فرزندی بگیرد. منزّه است. چون اراده کاری کند، می‌گوید: موجود شو. پس موجود می‌شود.

۲۴. و گفتند که خدای رحمان صاحب فرزند است. منزّه است او، بلکه آنان بندگان گرامی هستند.

و(أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ) ۲۵ (الطور: ۴۳/۵۲) هم به دلیل اختلاف در انشایی و خبری بودن است.

در بحث عدم عطف «اسلوب» سبحان به جملات خبری، آیهی (وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهِ وَ لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ) ۲۶ (النحل: ۵۷/۱۶) هم قابل ذکر است، البته حرف عطف «واو» که بعد از اسلوب «سبحان» ذکر شده است؛ براساس تفاسیر: «و قوله: (لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ) (ما) فی موضع رفع و لو كانت نصباً علی: و يجعلون لأنفسهم ما يشتهون لكان ذلك صواباً» (فراء، دون تا، ج ۲، ص ۱۰۵) به قصد عطف جملهی (لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ) به جملهی (وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ) آمده است. «صافی» در تفسیر این آیه با این بیان: «يجوز أن تكون الجملة الحالية من لفظ الجلالة أي: يجعلون لله البنات و هو منزّه عن ادعائهم- و هو غير جائز عند ابن هشام لأن الجملة دعائية و هي إنشاء» (الصافی، ۱۴۱۸ ق، ج ۱۴، ص ۳۳۸) قائل به حالیه بودن «سبحانه» است.

در آیهی (وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) ۲۷ (الانبیاء: ۸۷/۲۱) نیز موضع فصل بین جملهی انشایی (سُبْحَانَكَ) و جملهی (لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ) و (إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) «کمال الانقطاع» می باشد. در رابطه با این آیه نیز «درویش»، (سُبْحَانَكَ) را مفعول مطلق برای فعل محذوف و جملهی حالیه می داند (الدرویش، ۱۴۱۵ ق، ج ۶، ص ۳۵۲).

در آیهی (وَ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ) ۲۸ (النور: ۱۶/۲۴) هم اختلاف در خبری و انشایی بودن جملهی (سُبْحَانَكَ) با جملهی مقول قول خبری، مانع از عطف بین آن ها شده است. در آیهی (الَّذِينَ يَذُكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ) ۲۹ (آل عمران: ۱۹۱/۳) نیز بسان آیات ذکر شده، انشایی بودن جملهی (سُبْحَانَكَ) در لفظ و معنا، اقتضای فصل میان آن و جملهی (مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا) را کرده است.

علاوه بر توجیهاات ذکر شده در این مجال و تعمیم موضع «کمال الانقطاع» بر همهی موارد فصل اسلوب «سبحان» از جملات خبری، ذکر این مطلب هم حائز اهمیّت است که هرگاه «سبحان» جملهی معترضه به شمار آید، با توجه به ارتباط معنایی بین جملات، می توان فصل این مواضع را «کمال الاتصال» هم دانست.

نتیجه گیری

نتایج این تحقیق حاکی از آن است که ترکیب اضافی «سبحان» با هر مضاف الیهی که باشد، یکی از ترکیب های پرکاربرد زبان عربی به ویژه قرآن کریم است که در خصوص خبری یا انشایی بودن این ترکیب بین پژوهندگان زبان عربی، اجماع و اتفاق نظر وجود ندارد و تحقیقات انجام شده در خصوص این ترکیب با تکیه بر مبحث فصل و وصل بیانگر آن است که:

۲۵. یا آنها را خدایی است جز خدای یکتا؟ منزه است خدای یکتا از هر چه شریکش می سازند.

۲۶. برای خدا دختران قائل می شوند- او منزه است- و برای خود هر چه دوست دارند.

۲۷. و ذو التّون را، آن گاه که خشمناک برفت و پنداشت که هرگز بر او تنگ نمی گیریم. و در تاریکی ندا داد: هیچ خدایی جز تو نیست، تو منزه هستی و من از ستمکاران هستم.

۲۸. چرا آن گاه که این سخن شنیدید نگفتید: ما را نشاید که آن را بازگویم، پروردگارا تو منزه ای، این تهمتی بزرگ است.

۲۹. آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو خفته، یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند: ای پروردگار ما، این جهان را به بیهوده نیافریده ای، تو منزه ای، ما را از عذاب آتش بازدار.

۱. در قرآن کریم «سبحان» تنها یک بار به جمله‌ی انشایی عطف شده است که آن هم در آیه‌ی (فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (النمل: ۸/۲۷) می‌باشد، عطف بین جمله‌ی (سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) به انشاء غیرطلبی (فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ) در این آیه را می‌توان دلیلی بر صحت ادعای انشای غیرطلبی بودن «سبحان» در آیات قبل هم دانست و با توجه به این آیه و اعراب «تعالی» می‌توان نتیجه گرفت که «سبحان» در این آیات چه علم جنس باشد و چه مصدر؛ جانشین فعل ماضی شده و جمله‌ی دعائیه‌ی تنزهیه و انشای غیرطلبی است.
۲. در قرآن کریم هیچ‌گاه جملات خبری عطف بر اسلوب انشایی «سبحان» نشده است؛ از این رو می‌توان نتیجه گرفت که موضع فصل به خاطر عدم تناسب دو جمله در خبری و انشایی بودن، «کمال الانقطاع» است. در تعمیم موضع «کمال الانقطاع» بر همه‌ی موارد فصل اسلوب «سبحان» از جملات خبری، ذکر این مطلب هم حائز اهمیت است که هرگاه «سبحان» جمله‌ی معترضه به شمار آید، با توجه به ارتباط معنایی بین جملات، می‌توان فصل این مواضع را «کمال الاتصال» هم دانست.
۳. با توجه به تعریف جمله‌ی معترضه: «هو الإتيان بجملته أو أكثر لا محل لها من الإعراب أثناء كلام أو كلامين اتصلا معنی لنكتة غير رفع الإيهام» می‌توان گفت که جمله‌ی معترضه برای هدف و نکته‌ای بیان می‌شود که «خطیب قزوینی» اغراض و اهداف آن را چنین برمی‌شمرد: «التنزيه و التعظيم، و الدعاء، و تخصيص أحد المذكورين بزيادة التأكيد في أمر علق بهما، و المطابقة مع الاستعطاف، و التنبيه على سبب أمر فيه غرابة و . . .» اکنون با توجه به این مطالب و از آن جا که در اکثر مواضع بین جملات معترضه «سبحان» و جملات قبل آن‌ها فصل اتفاق افتاده، شاید بتوان اعتراض را هم یکی از موارد «کمال الاتصال» به شمار آورد و موضع فصل جمله‌ی معترضه «سبحان» با جملات قبل آن‌ها را «کمال الاتصال» دانست؛ مراد آن است که جمله‌های معترضه معمولاً برای بیان و توضیح بخشی از کلام قبل آورده می‌شوند.

منابع و مأخذ

۱. آل‌غازی، عبدالقادر ملاحویش، *بیان المعانی*، دمشق، مطبعة الترقی، الطبعة الأولى، ست مجلدات، (۱۹۶۵م).
۲. الالوسی البغدادی، سید محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق: علی عبدالباری عطیه، بیروت، دارالکتب العلمیة، الطبعة الأولى، (۱۴۱۵ق).
۳. ابن عاشور التونسی، محمد بن طاهر، *التحریر و التنویر*، مؤسسة التاریخ، (دون تا).
۴. ابن منظور الإفريقي المصری، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم، *لسان العرب*، دارصادر، (۲۰۰۰م).
۵. ابن عییش الموصلی، موفق الدین أبی البقاء عییش بن علی، *شرح المفصل للزمخشري*، قدم له: إميل بدیع یعقوب، بیروت-لبنان، دارالکتب العلمیة، الطبعة الأولى، سبع مجلدات، (۱۴۲۲ق-۲۰۰۱م).
۶. أبو عبیده، معمر بن مثنی، *مجاز القرآن*، تحقیق: محمد فؤاد سزگین، القاهرة، مکتبة الخانجی، (۱۳۸۱ق).
۷. الاسترآبادی، رضی الدین، *شرح الرضی لکافیة ابن الحاجب*، دراسة و تحقیق: مصری، یحیی بشیر، السعودیة، الإدارة العامة للثقافة و النشر بالجامعة الإمام محمدین سعود الإسلامیة، الطبعة الأولى، مجلدان، (۱۴۱۷ق-۱۹۹۶م).
۸. الأعشى الأكبر، میمون بن قیس، *الدیوان*، اعتنی به و شرحه: المصطاوی، عبدالرحمن، بیروت-لبنان، دارالمعرفة، الطبعة الأولى، (۲۰۰۵م).
۹. أمیة بن أبی الصلت، *الدیوان*، تحقیق: الجبیلی، سجع جمیل، بیروت-لبنان، دارصادر، الطبعة الأولى، (۱۹۹۸م).
۱۰. البیضاوی، عبدالله بن عمر، *أنوار التنزیل و أسرار التأویل*، محمد عبد الرحمن المرعشلی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعة الأولى، خمس مجلدات، (۱۴۱۸ق).
۱۱. التفتازانی، سعدالدین، «شرح السعد المسمی مختصر المعانی فی علوم البلاغة»، دارالفکر، (۱۴۱۱ق-۱۳۷۰ش).

١٢. الجاحظ، أبو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب، *البيان والتبيين*، تحقيق: السندوبى، حسن، مصر، المطبعة التجارية الكبرى، الطبعة الأولى، أربع مجلدات، (١٤١٣ق-١٩٩٢م).
١٣. الجرجاني، السيد الشريف، *الحاشية على المطول*، تحقيق: أعرضى، رشيد، بيروت-دارالكتب العلمية، الطبعة الأولى، (١٤٢٨ق-٢٠٠٧م).
١٤. الحسنى العلوى (ابن الشجرى)، هبة الله بن على بن محمد بن حمزة، «*مالي ابن الشجرى*»، التحقيق: الطناحي، محمود محمد، مصر، مطبعة المدني، الطبعة الأولى، ثلاث مجلدات، (١٤١٣ق-١٩٩٢م).
١٥. الحمد، على توفيق، الزعبي، يوسف جميل، *المعجم الوافي في أدوات النحو العربى*، الطبعة الثانية، دارالأمل، (١٩٩٣م-١٤١٤ق).
١٦. الخفاجى الحلبي، أبو محمد عبدالله بن محمد بن سعيد بن سنان، *سرّ الفصاحة*، شرح و تصحيح: الصعيدي، عبدالمتعال، مطبعة محمدعلى صبيح و أولاده بالازهر، (١٩٦٩م-١٣٨٩ق).
١٧. الدرويش، محيى الدين، *إعراب القرآن و بيانه*، دمشق-بيروت، دارالإرشاد، الطبعة الرابعة، (١٤١٥ق).
١٨. الرّمخشرى، أبو القاسم جارالله محمد بن عمر بن محمد، *الكشاف عن حقايق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل فى وجوه التأويل*، بيروت-لبنان، دارالكتب العلمية، الطبعة الثالثة، خمس مجلدات، (١٤٠٧ق).
١٩. _____، *المفصل فى النحو*، منشورات ملك الكتاب، (٥١٤ق).
٢٠. السكاكى، ابو يعقوب يوسف ابن ابى بكر محمد بن على، «*مفتاح العلوم*»، تعليق و ضبط: نعيم زرزور، بيروت-لبنان، دارالكتب العلمية، الطبعة الثانية، (١٤٠٧ق-١٩٨٧م).
٢١. السمرقندى، نصر بن محمد بن أحمد، *تفسير السمرقندى المسمى بحر العلوم*، دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع، ثلاث مجلدات، (دون تا).
٢٢. سيبويه، *كتاب*، يليه: الشنتمرى، يوسف بن سليمان بن عيسى، بيروت-لبنان، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، مجلدان، (١٩٩٠م).
٢٣. السيوطى، جلال الدين، محلى، جلال الدين، *تفسير الجلالين*، بيروت، مؤسسة النور للمطبوعات، الطبعة الأولى، (١٤١٦ق).
٢٤. شبر، سيد عبد الله، *الجواهر الثمين فى تفسير الكتاب المبين*، تحقيق: بحر العلوم، سيد محمد، الكويت، مكتبة الألفين، الطبعة الأولى، (١٤٠٧ق).
٢٥. الشوكانى، محمد بن على، *فتح القدير*، دمشق-بيروت، دار ابن كثير، دار الكلم الطيب، الطبعة الأولى، ست مجلدات، (١٤١٤ق).
٢٦. الصافى، محمود بن عبد الرحيم، *الجدول فى إعراب القرآن و صرفه و بيانه*، دمشق-بيروت، دارالرشيد مؤسسة الإيمان، الطبعة الرابعة، (١٤١٨ق).
٢٧. الصعيدي، عبدالمتعال، *البلاغة العالية علم المعانى*، قدّم له و راجعه: عبدالقادر حسين، مكتبة الآداب، الطبعة الثانية، (١٤١١ق-١٩٩١م).
٢٨. الطوسى، محمد بن حسن، *التبيان فى تفسير القرآن*، تحقيق: قصير عاملى، احمد، بيروت، دار احياء التراث العربى. عشر مجلد، (دون تا).
٢٩. العاملى، على بن حسين، *الوجيز فى تفسير القرآن العزيز*، تحقيق: شيخ مالك المحمودى، قم، دار القرآن الكريم، الطبعة الأولى، (١٤١٣ق).
٣٠. عباس، فضل حسن، *البلاغة فنونها و أفنانها (علم المعانى)*، دارالفرقان للطباعة و النشر و التوزيع، الطبعة الرابعة، (١٤١٧ق-١٩٩٧م).
٣١. عبدالباقي، محمدفؤاد، *معجم المفهرس*، مطبعة دارالكتب المصرية، (١٩٤٥م).
٣٢. العسكري، ابو هلال الحسن بن عبدالله بن سهل، *الصناعتين الكتابية و الشعر*، مطبعة محمود بك، الطبعة الأولى، (١٣٢٠ق).
٣٣. الفراء، أبو زكريا يحيى بن زياد، *معانى القرآن*، تحقيق: نجاتى، أحمد يوسف، نجار، محمدعلى، سلبى، عبدالفتاح إسماعيل، مصر، دارالمصرية للتأليف و الترجمة، الطبعة الأولى، ثلاث مجلدات، (دون تا).
٣٤. الفيض الكاشانى، مولى محسن، *الأصفى فى تفسير القرآن*، تحقيق: درايتى، محمد حسين و نعمتى محمد رضا، قم، مركز انتشارات دفتر تليغات اسلامى، چاپ: اول، (١٤١٨ق).
٣٥. القزوينى، محمد بن عبدالرحمن الخطيب، «*تلخيص فى علوم البلاغة*»، ضبطه و شرحه: البرقوقى، عبدالرحمن، دارالفكر العربى، الطبعة الأولى، (١٩٠٤م).

٣٦. -----، *الإيضاح في علوم البلاغة المعاني والبيان والبديع*، حاشية: إبراهيم شمس الدين، بيروت-لبنان، دارالكتب العلمية، (١٤٢٩ق-٢٠٠٨م).
٣٧. الكاشاني، ملا فتح الله، *زبدہ التفاسير*، قم، مؤسسه المعارف الإسلامی، الطبعه الأولى، (١٤٢٣ق).
٣٨. الكاشاني، نورالدين محمد بن مرتضى، *تفسير المعين*، تحقيق: درگاهي، حسين، قم، الطبعه الأولى، ثلاث مجلدات، (١٤١٠ق).
٣٩. النيسابوري، نظام الدين حسن بن محمد، *تفسير غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، تحقيق: شيخ زكريا عميرات، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعه الأولى، (١٤١٦ق).
- الإيجي، عضالدين، *«الفوائد الغيائية في المعاني والبيان»*، تحقيق: حسين عاشق، دارالكتب المصرية، الطبعه الأولى، (١٤١٢ق-١٩٩١م).